

# آموزش ۵۰۴ واژه ضروری زبان انگلیسی

درس چهارم

koobdar.ir



توضیح درس چهارم:

✓ دوازده واژه اصلی ۵۰۴ به همراه تصاویر و تلفظ نوشتاری

✓ ۳۶ جمله متعلق به خود ۵۰۴ (سه مثال برای هر واژه)

✓ ۲۲ مثال تکمیلی برای تفسیر همه حالت ها و کاربردهای هر واژه

1 - Vapor

4 - Dense

7 - Theory

10 - Enormous

2 - Eliminate

5 - Utilize

8 - Descend

11 - Predict

3 - Villain

6 - Humid

9 - Circulate

12 - Vanish

## 1 - Vapor /'veɪpər/



اسم:

۱: ترکیبی از قطرات ریز مایع در هوا (که از نوع گاز هستند) برای مثال بخار (نه فقط بخار آب بلکه هر نوع بخاری را گویند)

water vapor

بخار آب

He has gathered **data** on the amount of **vapor** rising from the swamp.

او داده ها در خصوص مقدار بخاری که از طرف باتلاق بلند می شود را جمع آوری کرده است.

Scientists have **devised** methods for trapping **vapor** in bottles so they can study its makeup.

دانشمندان برای گیرانداختن بخار در قوطی ها روش هایی را ابداع کرده اند تا بتوانند ترکیباتش را مطالعه کنند.

A **vapor** trail is the **visible** stream of moisture left by the engines of a jet flying at high altitudes.

یک رد بخار، جریانی قابل رویت از رطوبتی است که توسط موتورهای یک جت در حال پرواز در ارتفاعات بالاتر از سطح دریا برجای می ماند.



## 2 - Eliminate



فعل:

(eliminates; eliminated; eliminating)

۱: برداشتن یا زدودن چیزی یا کسی (حذف کردن)

کارت های اعتباری نیاز به حمل پول نقد را حذف میکند. Credit cards **eliminate** the need to carry a lot of cash.

اگر ما همه صندلی های راحتی را حذف کنیم، دیگر کسی  
هنگام تماشای تلویزیون خوابش نمی برد.  
If we were to **eliminate** all **reclining** chairs, no one  
would fall asleep while watching television.

وقتی ریل های راه آهن بالا آورده شود، خطر تصادف  
از بین خواهد رفت.  
When the railroad tracks are raised, the danger of  
crossing will be **eliminated**.

وقتی هزینه یک ماشین را می سنجید، موارد اضافه ای همچون  
وسایل تهویه هوا را از قلم نیاندازید.  
When figuring the cost of a car, don't **eliminate**  
such extras as air conditioning.

۲: شکست دادن کسی یا یک تیم طوری که دیگر آن (ها) بخشی از ادامه رقابت و مسابقه نباشند.

تمام تیم های انگلیسی در مراحل ابتدایی رقابت  
حذف شدند.  
All the English team were **eliminated** in the early stages of  
the competition.

۳: کشتن کسی به ویژه دشمن یا یک رقیب

### 3 - Villain /'vɪlən/



اسم:

۱: کاراکتر منفی اصلی در یک داستان، فیلم و ...

He often plays the part of the **villain**.

او همیشه نقش شرور را بازی میکند.

A **typical** moving picture **villain** gets killed at the end.

در یک فیلم معمولی فرد شرور در آخر داستان کشته می شود.

۲: شخصی با ذات شرور یا مسئول اتفاقات وحشتناک: تبه کار، رذل، مجرم و ...

The **villain concealed** the **corpse** in the cellar.

تبهکار جسد را در زیرزمین مخفی کرد.

When the **villain** fell down the well, everyone lived happily ever after.

وقتی آن فرد شرور درون چاه افتاد، همگی خوشحال تر از همیشه زندگی کردند.

the villain of the piece کسی یا چیزی که باعث و بانی همه مشکلات است

The real villains of the piece are the motor manufacturers.

باعث و بانی حقیقی همه این مشکلات، سازندگان موتور هستند.

### 4 - Dense /dens/





صفت:

۱: تجمعی از تعداد زیادی انسان، گیاه و ... با فاصله کم: متراکم

a **dense** crowd/forest

جمعیتی/جنگلی متراکم

The **dense** leaves on the trees let in a **minimum** of sunlight.

برگ های متراکم روی درختان موجب عبور کمترین مقدار ممکن از نور خورشید می شوند.

We couldn't row because of the **dense** weeds in the lake.

به دلیل گل های متراکم داخل دریاچه، ما نتوانستیم قایقرانی کنیم.

His **keen** knife cut through the **dense** jungle.

با چاقوی برنده اش در میان جنگل راه را باز کرد.

۲: غلیظ

**dense** fog/smoke

مه/دود غلیظ

۳: احمق

How can you be so **dense**?

چطور می تونی اینقدر احمق باشی؟

thick

مترادف:



5 - Utilize /'ju:təlaɪz/



فعل:

(utilizes; utilized; utilizing)

۱: استفاده از چیزی مخصوصاً با هدفی خاص

No one seems willing to **utilize** this **vacant** house. به نظر، کسی نمی خواهد از این خانه خالی استفاده کند.

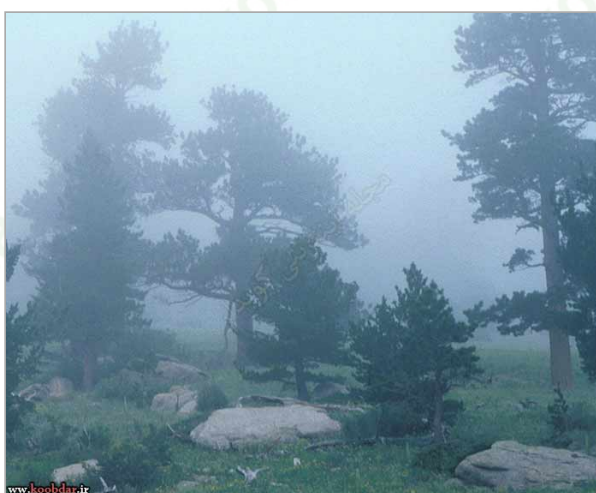
The gardener was eager to **utilize** different flowers and **blend** them in order to beautify the borders. آن باغبان با هدف زیبا کردن مرزها، بسیار علاقه مند بود تا گل‌های متفاوتی به کار گیرد و آن‌ها را با هم ترکیب کند.

Does your mother **utilize** leftovers in her cooking? آیا مادرت از ته مانده‌ها در آشپزی‌اش استفاده می‌کند.

make use of

مترادف:

## 6 - Humid /'hjuːmɪd/



صفت:

The day was hot and humid.

آن روز، گرم و مرطوب (شرجی) بود.

It was so humid in our classroom that we wished the school would buy an air conditioner.

هوا در کلاسماں بسیار مرطوب بود طوری که ما آرزو کردیم که مدرسه دستگاه تهویه هوا بخرد.

New Yorkers usually complain in the summer of the humid air.

نیویورکی ها معمولاً از رطوبت هوا در تابستان شکایت دارند.

Most people believe that ocean air is quite humid.

بسیاری از مردم معتقدند که هوای اقیانوس خیلی مرطوب است.

moist, damp

مترادف:

## 7 - Theory /'θiəri/



اسم:

۱: ایده ای که سعی دارد توضیح دهد که چرا چیزی درست است یا وجود دارد: تئوری

Einstein's theory is really too difficult for the average person to understand.

فهمیدن تئوری انیشتین برای یک شخص عادی بسیار سخت است.

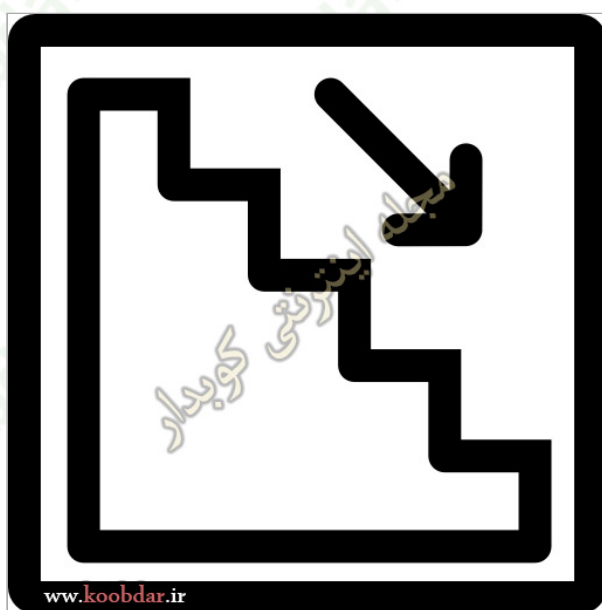
عمومی من در خصوص تاثیرات آب و هوا روی توپ زن های بازی      My uncle has a **theory** about the effect of weather on baseball batters.      بیس بال یک تئوری دارد.

هیچ کس یک تئوری متقاعدکننده ندارد که توضیح دهنده      No one has advanced a convincing **theory** explaining the beginnings of writing.      سرآغاز نویسندگی باشد.

### in theory به لحاظ تئوری

به لحاظ تئوری، این ماشین ها باید برای ده سال یا بیشتر      In theory, these machines should last for ten years or more.      کار کنند.

## 8 - Descend /dr'send/



**فعل:**

(descends; descended; descending)

**۱:** از سطحی بالاتر به پایین تر آمدن: فرود آمدن

داده ها از بالا به پایین رتبه بندی شدند.      The results ranked in **descending** order.

اگر ما اجازه دهیم هوا از بالون خارج شود، آن را مجبور به فرود      If we let the air out of a balloon, it will have to **descend**.      خواهیم شد.



خلبان، با این تصور که هواپیمایش در خطر است، به سرعت **peril, descended** فرود آمد. The pilot, thinking his plane was in **peril, descended** quickly.

النور که فهمید دوستش در پایین راه پله منتظر اوست، به سرعت پایین آمد. Knowing her beau was waiting at the bottom of the staircase, Eleanor **descended** at once.

**descend to (someone)** به ارث رسیدن (مثال اول) - **descend to (something)** خود را به خاطر چیزی کوچک کردن (مثال دوم) - **in descending order** ترتیب از بزرگ به کوچک (مثال سوم) - **descend from** **somebody/something** از چیزی یا کسی ناشی شدن یا بوجود آمدن یا تولید شدن و ... (مثال چهارم)

این خودرو از پدربزرگش به او ارث رسیده است. The car descended to his from his grandfather.

او با درخواست پول از دوستان خود خودش را تحقیر نخواهد کرد. She would not descend to asking her friends for money.

این خودرو ها به ترتیب از بیشترین به کمترین قیمت لیست شده اند. The cars are listed in descending order of price.

مردم اینجا از نسل وایکینگ ها هستند. The people here are descended from the Vikings.

## 9 - Circulate /'sɜːrkjəleɪt/



فعل:

۱: به گردش درآوردن، به دور محور گشتن

Cooled air is **circulated** throughout the building.

هوای سرد در طول ساختمان به گردش در می آمد.

Rumors began to **circulate** about his financial problems.

شایعات در مورد مشکلات مالی او دست به دست شد (به گردش درآمد).

The document will be **circulate** to all members.

اسناد بین تمامی اعضا دست به دست خواهد شد.

A fan may **circulate** the air in summer, but it doesn't cool it.

یک پنکه ممکن است هوا را در تابستان به گردش درآورد ولی آن را خنک نمی کند.

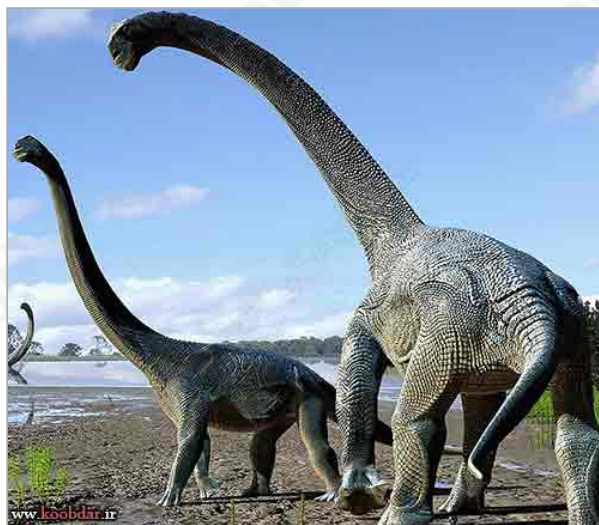
My father **circulated** among the guests at the party and made them feel comfortable.

پدر من در میهمانی، میان مهمانان چرخ می زد تا باعث شود آن ها احساس راحتی کنند.

Hot water **circulates** through the pipes in the building, keeping the room warm.

آب گرم میان لوله ها در این ساختمان به گردش در می آید تا اتاق را گرم نگه دارد.

## 10 - Enormous /ɪ'ɒnɪməs/



صفت:

۱: بسیار بزرگ، عظیم

an **enormous** house/dog

خانه ای/سگی بزرگ

The **gallant** knight drew his sword and killed the **enormous** dragon

آن فرد دلیر شمشیرش را بیرون کشید و اژدهای عظیم را کشت.

The **enormous** crab moved across the ocean floor in search of food.

خرچنگ های غول پیکری در کف اقیانوس در جستجوی غذا حرکت می کردند.

Public hangings once drew **enormous** crowds.

زمانی، اعدام ها جمعیت زیادی را به خود جلب می کرد.

huge

مترادف:

## 11 - Predict /prɪ'dɪkt/



فعل:

(predicts; predicted; predicting)

۱: پیش گویی کردن، پیش بینی کردن

Nobody could **predict** the outcome.

هیچکس نمی تواند آنچه رخ خواهد داد را پیش بینی کند.

Weathermen can **predict** the weather correctly most of the time.

کارشناسان هواشناسی در بسیاری اوقات آب و هوا را به درستی پیش بینی می کنند.

Who can **predict** the winner of the Super Bowl this year?

چه کسی می تواند برنده مسابقه سوپر بول امسال را پیش بینی کند.

Laura thought she could **predict** what I would do, but she was wrong.

لورا فکر می کرد که می تواند کار مرا پیش بینی کند ولی اشتباه می کرد.

forecast

**مترادف:**

**صفت (predictable):**

a **predictable** result

نتایج قابل پیش بینی

## 12 - Vanish /'væniʃ/



**فعل:**

(*vanishes; vanished; vanishing*)

**۱: غیب شدن به صورت ناگهانی**

My glasses seem to have **vanished**.

عینک های من به نظر غیب شده است.

Even in California the sun will sometimes **vanish** behind a cloud.

حتی در کالیفرنیا خورشید گاهی اوقات پشت ابری مخفی می شود.

Not even a powerful witch can make a **jealous** lover **vanish**.

حتی یک جادوگر ماهر هم نمی تواند یک عاشق حسود را ناپدید کند.



یک هفته او را بیکار نگه دار، (خواهی دید که) همه پول او تمام خواهد شد.  
Give him a week without a job and all his money will **vanish**.

منابع:

- 1 - Merriam-Webster
- 2 - 504 Absolutely Essential Words
- 3 - OALD
- 4 - Cambridge Dictionary
- 5 - Longman Dictionary